

افسانه‌های تاریخی در تاریخ ساسانیان

اثر: دکتر نادر میرسعیدی

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی

(از ص ۴۱۷ تا ۴۳۵)

چکیده:

بخش عمده‌ای از مطالب مربوط به تاریخ ساسانیان در کتابهای تاریخ و کتابهای ادب ایرانیان، جنبه داستانی دارد. منابع ایرانی حاوی تاریخ ساسانیان مربوط به دو دوره می‌باشند؛ دوره قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام. منابع قبل از اسلام در زمینه تاریخ ساسانی بسیار اندکند و شاید علت آن، از میان رفتن برخی منابع و نیز وجود سنت حفظ سینه به سینه مطالب در آن اعصار است. در منابع قبل از اسلام، مطالب واقعی و تاریخی، اندک است و مطالب عمدتاً صورت افسانه‌ای دارد. اغلب قریب به اتفاق اطلاعات در مورد ساسانیان در منابع ایرانی، مربوط به منابع بعد از اسلام است. اما مورخین ایرانی بعد از اسلام، در کنار ثبت وقایع تاریخی، نظر به تأثیری که از روایت نگاری ساسانی پذیرفته بودند، مطالب افسانه‌ای و غیر منطقی و ماورای طبیعی را نیز جابه جا در لابه‌لای مطالب تاریخی گنجانده‌اند. در کتب تاریخ و ادب، افسانه‌هایی تاریخی درباره چهارده تن از شاهان ساسانی نقل شده است.

واژه‌های کلیدی: افسانه، تاریخ، حکایت، ساسانی، شاه.

مقدمه:

تمامی ملتهایی که دارای پیشینه و تاریخی طولانی هستند، در عین حال صاحب افسانه‌هایی تاریخی در لابه‌لای تاریخ گذشته خود می‌باشند. در مورد ایران، دوره ساسانیان را از لحاظ وجود افسانه‌های تاریخی باید دوره‌ای شاخص به شمار آورد. زیرا بخش عمده افسانه‌های تاریخی ایران مربوط به این دوره است و در منابع موجود در زمینه تاریخ ساسانیان، مطالب داستانی و غیر واقعی بسیاری وجود دارد. منابع تاریخ ساسانی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد، یکی منابع غیر ایرانی و دیگر منابع ایرانی.

منابع غیر ایرانی تاریخ ساسانی عمدتاً شامل منابع رومی مثل آثار دیوکاسیوس (Dio Cassius) و هرودیان (Herodian)، منابع بیزانسی مانند آثار مالالاس (Malalas) و پروکوپیوس (Prokopius)، منابع سریانی مانند تاریخ استیلیتس (Stylites) و تاریخ بی نام گویدی (Guidi)، و منابع ارمنی مثل آثار سبتوس (Sebeos) و موسی خورناتسی (Moses Xorenaci) است. با رجوع به این دسته از منابع، می‌بینیم که اصول علمی تاریخ نویسی در نگارش آنها رعایت شده است و مطالب، تا حدود زیادی صورت واقعی و منطقی دارد و هر چند در آنها افسانه‌پردازی وجود دارد اما کم است و مطالب ماورای طبیعی کمتر در آنها به چشم می‌خورد. مطمئناً یکی از علل عمده این خصوصیات بویژه در نوشته‌های رومی و بیزانسی، تأثیر گرفتن آنها از سبک تاریخ نویسی یونانی است که در عصر خود علمی‌ترین و اصولی‌ترین صورت تاریخ نویسی بوده است. در تاریخ نویسی یونانی هر چند به مواردی برمی‌خوریم که مشحون از مطالب تخیلی و افسانه‌ای است مانند نوشته‌های کتزیاس (Ctesias) اما در غالب موارد به تاریخ‌های حقیقی برمی‌خوریم مانند آثار توسیدید (Thucydide). به این ترتیب در تاریخ نویسی رومی و بیزانسی که ادامه منطقی شیوه تاریخ نویسی یونانی است و متون تاریخی آنها منابع ارزشمندی درباره تاریخ ساسانی است، کمتر افسانه‌پردازی شده است.

اما دسته بعدی منابع تاریخ ساسانی یعنی منابع ایرانی، از جهت نوع مطالب و شیوه نگارش به کلی با منابع غیر ایرانی متفاوتند. منابع ایرانی تاریخ ساسانی از لحاظ زمانی به دو دوره تقسیم می‌شوند؛ منابع قبل از اسلام و منابع بعد از اسلام. منابع قبل از اسلام در زمینه تاریخ ساسانی، بسیار اندکند، مانند کارنامه اردشیر بابکان و خسروکواذان و ریزدک، شاید علت کمی منابع مکتوب قبل از اسلام غیر از نبود شدن برخی منابع به مرور زمان و در اثر حوادث، این بوده است که سنت حفظ سینه به سینه مطالب در طی سده‌ها و حتی هزاره‌ها، لزوم ثبت آنها را در درجه اهمیت کمتری قرار داده بود. احتمالاً در آن زمان مجموعه‌ای از روایات حماسی مانند خدای نامه یا شاهنامه به صورت شفاهی و شاید کتبی به گونه‌های مختلف وجود داشته و در آنها مطالب تاریخی با مطالب اسطوره‌ای یا حماسی تلفیق یافته بود. در منابع قبل از اسلام، مطالب واقعی و تاریخی، اندک است و مطالب عمدتاً صورت افسانه‌ای دارد.

تقریباً تمام اطلاعات تاریخی در مورد ساسانیان در منابع ایرانی، مربوط به منابع بعد از اسلام است. تاریخ نویسی در ایران بعد از اسلام که در بیشتر موارد به زبان عربی و در بعضی موارد به زبان فارسی صورت پذیرفته است، تا حدود زیادی تحت تأثیر نوشته‌های پهلوی عصر ساسانی قرار داشته است و روایت نویسان عصر ساسانی، همانند روایت نویسان اغلب ملل، کوشش زیادی در ثبت مسائل قهرمانی و پهلوانی و بزرگ جلوه دادن دلآوری‌ها و ساختن افسانه‌های مختلف درباره شخصیت‌های گوناگون از جمله شاهان به خرج می‌دادند و در بینش آنها ثبت حقیقی رخدادها کمتر مطرح بود و هدف غالب این منابع، تحت تأثیر قرار دادن مستمعین و خوانندگان از طریق ایجاد هیجان و خلق افسانه‌ها بود.

در ایران بعد از اسلام، اگر چه به واسطه آشنایی ایرانیان با شیوه نویسندگی اقوام دیگر، تدریجاً تاریخ نویسی به سیاق مشخص آن شکل گرفت، اما مورخین در کنار ثبت وقایع تاریخی، نظر به تأثیری که از روایت نگاری ساسانی پذیرفته بودند،

مطالب افسانه‌ای و غیر منطقی و ماورای طبیعی را نیز جابه‌جا در لابه‌لای مطالب تاریخی گنجانده‌اند. در آن زمان طبعاً ذهنهای معتاد به آن شیوه ثبت وقایع، در بعضی موارد در اندیشه درک صحت و سقم مطالب غیر واقعی نبودند و تاریخ را عبارت از همان مطالب مندرج می‌دانستند و در باب کیفیت مطالب، احتمالاً چون و چرای چندانی نمی‌کردند.

علاوه بر کتب تاریخ، در کتب ادب و دواوین شعرای بعد از اسلام نیز افسانه‌های تاریخی متعددی وجود دارد. البته باید توجه داشت که نقل این گونه مطالب در حکایات و تلمیحات موجود در کتب ادب و دیوانهای شعرا عمدتاً به هدف پندآموزی و نتیجه‌گیری اخلاقی صورت گرفته و حقیقت وقایع اساساً در آنها مورد نظر نبوده است و به طور کل این دسته از کتب ادعایی در حقیقت نویسی تاریخی ندارند و نباید از آنها توقع حقیقت نویسی داشت، اگر چه در لابه‌لای همین منابع گاه می‌توان به اطلاعاتی تاریخی دست یافت.

افسانه‌های تاریخی ساسانی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد، به این ترتیب:

- ۱- افسانه‌هایی که صورت ماورای طبیعی دارند و شخصیتها و موجودات و رخدادها، شکل غیر طبیعی دارند و وجود آنها در دنیای واقعی، امکان پذیر نیست. افسانه‌ای بودن این گونه مباحث، کاملاً آشکار است و هیچ گونه تردیدی در این مورد نمی‌توان کرد. از جمله این گونه افسانه‌ها می‌توان اشاره کرد به: کشتن بهرام گور ازدهایی را که جوانی را بلعیده بود (شاهنامه، ج ۴، صص ۱۸۷۱-۱۸۷۲)؛ و کشتن بهرام گور ازدها را به خواهش سنگل شاه‌هند (مان جا، صص ۱۹۴۰-۱۹۴۲). در این داستانها از آنجا که ازدها اساساً موجودی خیالی است، مشخص می‌گردد که مطالب جنبه افسانه‌ای و غیر حقیقی دارد.

- ۲- افسانه‌هایی که چارچوب اصلی آنها ماجرای تاریخی و واقعی است، اما جزئیاتی که در خلال آن ماجرا نقل شده صورت داستانی و غیر واقعی دارد و در واقع قصه‌پردازی است. از جمله این گونه افسانه‌ها می‌توان اشاره کرد به: فتح

الحضر به دست شاپور اول (تاریخ طبری، ج ۲، صص ۵۹۰-۵۹۲)؛ و جنگ بهرام گور با خاقان ترکان (اخبار الطوال، صص ۸۴-۸۵).

۳- افسانه‌هایی که در آنها شخصیتها و مکانها صورت حقیقی دارند. اما اتفاقاتی که در آنها رخ داده، غیر واقعی و غیر تاریخی است. از جمله این گونه افسانه‌ها می‌توان اشاره کرد به: رفتن شاپور دوم به روم و اسیر شدن او و نجات یافتن او و جنگ او با قیصر روم (شاهنامه، ج ۴، صص ۱۷۷۶-۱۷۹۶)؛ و جنگ ایران و روم در زمان بهرام گور و در آمدن مهرنرسی به قسطنطنیه (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۵).

۴- افسانه‌هایی که صورت کاملاً طبیعی و حقیقی دارند و برخی شخصیت‌های ذکر شده در آنها در بعضی موارد افرادی عادی‌اند و جزئیات موجود در آنها ظاهر داستانی دارد. این گونه افسانه‌ها ارتباطی با مسائل سیاسی ندارند و بیشتر به جهت بعضی نتیجه‌گیری‌ها و پندها نقل شده‌اند و جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی دوران مورد بحث را بازگو می‌کنند. از جمله این گونه افسانه‌ها می‌توان اشاره کرد به: چشم پوشی بهرام گور از لگام دزدی چوپان (تاج، صص ۱۵۲-۱۵۳)؛ و دادن کفشگر هزینه لشکرکشی انوشیروان را به روم (شاهنامه، ج ۵، صص ۲۲۰۲-۲۲۰۴).

در کتب تاریخ و ادب، افسانه‌هایی تاریخی درباره چهارده تن از شاهان ساسانی نقل شده است.

اردشیر اول به عنوان مؤسس سلسله ساسانی، در افسانه‌های حماسی ساخته شده، حالتی خارق‌العاده یافته است. حتی در مواردی برای نشان دادن اعمال فوق‌العاده او، از افسانه‌های قبل از عصر ساسانی استفاده کرده‌اند، چنان که داستان دوران کودکی اردشیر (کارنامه اردشیر بابکان، صص ۹۰۳) و حکایت به قدرت رسیدن او (همان جا، صص ۱۵۰۹)، همانند داستان کورش، مؤسس سلسله هخامنشی است. این مشابهت فوق‌العاده را نمی‌توان اتفاقی دانست، بلکه سازندگان داستان اردشیر با استفاده از داستان کوروش قصد داشته‌اند همان مشروعیت و ابهت کوروش را برای اردشیر ایجاد کنند.

در داستانهای مربوط به اردشیر، اونوه پاپک است که مرزبان پارس و گمارده اردوان است، درست همان طور که کوروش پسر کمبوجیه حاکم انشان است و کمبوجیه حاکم تابع اژدهاک شاه ماد است. اردشیر با پسر اردوان درگیر شده سبب خشم اردوان می شود، همان گونه که کوروش در حین بازی با فرزندان بزرگان، فرزند یکی از بزرگان را گوشمالی می دهد و سبب رنجش او می گردد. اردشیر با قیام علیه اردوان و برانداختن او به سلطنت می رسد، همان گونه که کوروش با قیام علیه اژدهاک به سلطنت می رسد. اردشیر مؤسس سلسله خود است، همان طور که کوروش مؤسس سلسله هخامنشی است.

استفاده از داستان کوروش برای اردشیر در زمان ساسانی، نشانگر آن است که ساسانیان از تاریخ کوروش و روایات مربوط به او آگاهی داشته اند؛ و در این صورت شاید بتوان نتیجه گرفت که در دوران ساسانی روایاتی از کوروش در دست بوده است که امروز موجود نیست.

در داستان ازدواج اردشیر با دختر اردوان و تولد شاپور (همان جا، صص ۵۱-۱۱۱) نیز گوشه های دیگری از داستان کوروش مشاهده می شود. در این داستان، اردشیر به موبدان موبد دستور می دهد دختر اردوان را ببرد و بکشد و موبدان موبد از این کار خودداری کرده، دختر را نگه می دارد تا فرزند خود را - که همان شاپور است، به دنیا می آورد و بعد شاپور در نهان بزرگ می شود تا آنکه اردشیر از زنده بودن او آگاه شده او را به نزد خود می پذیرد. به همین ترتیب در داستان کوروش، اژدهاک به وزیر خود هارپاک دستور می دهد کوروش پسر ماندان دختر او را ببرد و بکشد. هارپاک کودک را به مهرداد از چوپانان شاهی داده به او می گوید کودک را بکشد. چوپان، کودک را نمی کشد و او را به عنوان فرزند خود بزرگ می کند. کوروش در هنگام بازی، پسر نجیب زاده ای را گوشمالی می دهد و آن نجیب زاده کوروش را نزد اژدهاک می برد و اژدهاک پس از استنطاق از چوپان و هارپاک درمی یابد که او کوروش نوه وی است و او را به نزد خود می پذیرد (تاریخ هرودوت، ج ۱، صص ۱۹۴-۲۰۴).

در حکایت ظهور عیسی و فرستادن او یکی از یارانش را نزد اردشیر (اخبار الطوال، ص ۷۱)، مسئله‌ای افسانه‌ای درباب همزمانی اردشیر و عیسی مسیح ذکر شده که غیر واقعی بودن آن، از جهت فاصله زمانی دو قرنی میان آنها مشخص است. این حکایت می‌تواند بازتابی از قضایای مربوط به مسیحیان ایران و ارتباط آنها با حکومت ساسانی در ادوار بعد باشد. و شاید مسیحیان ایران در دوره‌های بعد این حکایت را برای تلطیف موضع زمامداری ساسانی نسبت به مسیحیان و کم کردن فشارها و سرکوبها از سوی ساسانیان نسبت به مسیحیان، مطرح کرده باشند.

در حکایت دیدن اردشیر فرشته‌ای را در خواب (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۱)، به توصیف رابطه معنوی اردشیر با موجودات آسمانی پرداخته شده است و این نکته به مفهوم کوشش در انتساب اردشیر به مبانی مذهب و تلفیق سیاست و دین است. چنان که اردشیر با کوشش در رسمیت بخشیدن آیین زرتشتی به عنوان ایدئولوژی حکومتی، قدرت خود را منبعث از مبانی مذهبی نشان داد.

بخش عمده‌ای از افسانه‌هایی که به شاپور اول نسبت داده شده، مربوط به زمان سلطنت اردشیر اول پدر او است، مانند داستان ازدواج شاپور با دختر مهرک و تولد هرمز (کارنامه اردشیر بابکان، صص ۱۱۱-۱۳۵)، که مشابهت زیادی با داستان ازدواج اردشیر با دختر اردوان و تولد شاپور دارد و در غالب موارد تکرار همان داستان است، به این ترتیب که مادر شاپور که قرار است به فرمان اردشیر کشته شود، توسط موبدان موبد نجات می‌یابد و شاپور تا هفت سالگی پنهان از اردشیر، در خانه موبدان موبد بزرگ می‌شود. هرمز فرزند شاپور نیز تا هفت سالگی پنهان از اردشیر، توسط شاپور بزرگ می‌شود. اردشیر، شاپور را در میان هم بازی‌های او در جریان چوگان بازی می‌شناسد. به همین ترتیب اردشیر، هرمز را نیز در جریان چوگان بازی او با همبازی‌هایش می‌شناسد. در داستان آزاد کردن شاپور قیصر روم را (اخبار الطوال، ص ۷۳)، جنگ شاپور با قیصر روم و شکست قیصر و اسیر شدن او به دست شاپور، رخدادهایی واقعی و تاریخی است و بعضی مورخین از بدرفتاری‌های شدید شاپور

با قیصر سخن گفته‌اند که بسیاری از آن سخنان را نمی‌توان قبول کرد، اما به هر صورت قیصر در زندان شاپور مرد و این که در افسانه مزبور سخن از آزاد شدن قیصر گفته شده حقیقت ندارد و شاید اظهار این نکته خلاف حقیقت از سوی مورخان ایرانی به این سبب بوده که بدرفتاری شاپور با یک اسیر بلند پایه را از اذهان پاک کنند.

علاوه بر داستانهای مربوط به شاپور اول، افسانه‌هایی نیز در باره مانی در زمان شاپور نقل گردیده که نشانه اهمیت تاریخی و تأثیر گذاری فراوان مانی در دوران شاپور اول است.

در مورد بهرام دوم، در حکایت هشیار کردن موبد شاه را به تمثیل از زبان پرندگان (مروج الذهب، ج ۱، ۲۴۶-۲۴۸)، نکاتی که در زمینه بی توجهی بهرام به کار کشور و در نتیجه خرابی اوضاع مملکت و سپس پشیمانی بهرام از گذشته و بازگشت او به اصلاح کشور و رسیدگی به وضع رعیت و تقویت سپاه و بریدن مایه دشمنان نقل شده، مواردی است که در مطالب تاریخی مربوط به بهرام دوم اشاره‌ای به آنها نشده است. این نکات، مواردی کلی است که می‌تواند در مورد زمان سلطنت بسیاری از شاهان ساسانی، صادق باشد. مسائل حکمت آمیز ذکر شده در حکایت از زبان موبد شباهت زیادی به مسائل حکمت آمیز مربوط به اواخر عصر ساسانی دارد. از این رو امکان دارد این داستان را در اواخر عصر ساسانی ساخته و به بهرام دوم نسبت داده باشند. نکته مربوط به قوت گرفتن سپاه و بریدن مایه دشمنان، با وضعیت دوران حکومت بهرام چندان سازگار نیست. زیرا در زمان او ارمنستان و بین‌النهرین از مالکیت ایرانیان خارج شده و به تصرف رومیان درآمد. اما شاید سرکوب شورش سکستان به دست بهرام را بتوان به نکته مزبور تعبیر کرد. نکته دیگری که در ارتباط با این حکایت به چشم می‌خورد، نفوذ کلام موبد در شاه است و این که شاه سخن موبد را مورد عنایت قرار داده و بر اساس آن عمل می‌کند و می‌توان این نکته را به این امر تعبیر کرد که داستان مزبور ساخته و پرداخته موبدان

برای نشان دادن نفوذ آنها بر شاهان است.

در داستانهای مربوط به شاپور دوم، یکی از نکات اصلی، ارتباط شاپور با اعراب است. این امر بازتاب این حقیقت است که تماسهای جدی و برخوردهای نظامی سخت میان ایران و اعراب، از زمان شاپور دوم آغاز شد و تأثیر این رویارویی‌ها را در پاره‌ای افسانه‌های مربوط به شاپور می‌توان مشاهده کرد. حکایت لشکرکشی شاپور به عربستان (تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۰۰-۶۰۱؛ فارسنامه، ص ۶۸)، که جنبه تاریخی ندارد، باید بازتاب احساس منفی ایرانیان بعد از اسلام نسبت به اعراب باشد و ظاهراً این داستان را به دلیل این احساسات، بعدها ساخته و به شاپور دوم نسبت داده‌اند. حکایت رفتن شاپور به روم و اسیر شدن او و نجات یافتن او و جنگ او با قیصر روم (شاهنامه، ج ۴، صص ۱۷۷۶-۱۷۹۶)، عرصه وسیعی بوده است برای افسانه‌پردازی‌ها.

در این حکایت، سخن از حمله قیصر روم به ایران و به اجبار مسیحی کردن ایرانیان به میان آمده. این مبحث بازتابی از مجادلات مذهبی در ایران و اصطکاکهای دینی میان زرتشتیان و مسیحیان در ایران است. این مجادلات، ظاهر دینی داشته ولی در اساس، دارای جنبه سیاسی بوده است. زیرا در زمان شاپور دوم، مسیحیت در رم رسمیت یافت و از آن زمان مسیحیان ایران به دلیل هم‌مذهب بودن با رومی‌ها، مورد خشم ایرانیان قرار گرفتند و آنان را همدست رم و جاسوس آن دولت شمردند.

حکایت آزمایش شاپور، شخصی را برای مقام موبد موبدان (تاج، صص ۵۸۵۷)، بازتاب این نکته است که شاپور دوم برخلاف چند شاه پیش از خود، قدرت زیادی یافته بوده و بر موبدان و اشراف مسلط بوده و بالاترین مقام دینی کشور یعنی موبد موبدان توسط او انتخاب می‌گردیده است. در حالی که در مواردی که شاهان ضعیف ساسانی حکومت داشتند، موبدان و اشراف بر شاهان مسلط بودند.

افسانه‌هایی که در مورد زمان یزدگرد اول نقل شده غالباً مربوط به پسر او

بهرام‌گور است و این را باید به دلیل تأثیر عمیقی دانست که زندگی پر ماجرای بهرام بر مورخان گذارده است. همچنین شاید به دلیل ضدیتی که نجبای ایران با یزدگرد اول داشته‌اند، عمداً زندگی او را مورد غفلت و تحت الشعاع زندگی بهرام قرار داده‌اند. شاید یکی از علل شاخص بودن بیشتر بهرام در این زمان، حضور او در میان اعراب و ضبط ماجراهای او توسط اعراب بوده که بعدها این ضبطها از طریق اعراب به مورخان بعد از اسلام رسیده و توسط آنها ثبت گردیده است.

از جمله حکایاتی که مربوط به خود یزدگرد اول است، حکایت قتل یزدگرد در اثر لگد اسب (تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰۹؛ شاهنامه، ج ۴، صص ۱۸۲۱-۱۸۲۳) است که نشانگر نکته‌ای غیر تاریخی است که قتل یزدگرد را در حاله‌ای از ابهام فرو برده است. قتل او را بعضی به نجبای ایران نسبت می‌دهند. یزدگرد شاه با اراده‌ای بود و برای حفظ تاج و تخت از تجاوزات طبقه ممتاز با آنها وارد کشمکش گردید. این رفتار سبب خشم اشراف نسبت به او شد و ظاهراً او را در نهان کشتند و برای آن که کسی از حقیقت جریان اطلاع نیابد، داستان کشته شدن او در اثر لگد اسب را ساختند.

در افسانه‌های مربوط به بهرام‌گور یا بهرام پنجم در زمان سلطنت او، چند جنبه مشخص به چشم می‌خورد که می‌توان آنها را به این صورت تقسیم‌بندی کرد:

۱- شجاعت و توان جسمانی فوق بشری - بهرام در عالم واقعیت با حضور شخصی در جنگهای حساسی چون جنگ با هونها و پیروزی بر آنان چهره‌ای متهور و قدرتمند از خود نشان داد. بازتاب این تهور و قدرت را در برخی افسانه‌های مربوط به او می‌توان دید، چنان که در افسانه جنگ بهرام با شیران برای رسیدن به سلطنت (تاج، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۱۸-۶۲۰؛ شاهنامه، ج ۴، صص ۱۸۳۴-۱۸۳۹)، او را رودررو با دو شیر درنده می‌یابیم و می‌بینیم که با حرکاتی متهورانه و فوق انسانی دو شیر را به قتل می‌رساند و نتیجه این قدرت نمایی او در مقابل بزرگان، واپس نشینی آنان و تسلیم آنان به سلطنت اوست.

۲- میل مفرط به شکار، در غالب افسانه‌های مربوط به بهرام به ماجرای شکار کردن او بر می‌خوریم. گاه این افسانه‌ها اصلاً درباره شکارگری او است و گاه اصل حکایتها چیزی دیگر است، اما در ابتدا یا در خلال آنها اشاره‌ای به شکار بهرام می‌شود. حتی مرگ بهرام را در خلال افسانه‌ای نقل کرده‌اند که وی در حال تعقیب یک شکار در باتلاقی فرورفت و غرق شد.

۳- مهارت فوق العاده در تیراندازی، در بسیاری از افسانه‌های مربوط به بهرام، تیراندازی ماهرانه و فوق تصور او وجه بارزی از خصائل اوست، چنان که در افسانه نیرنگ بهرام به دشمن متجاوز(تاج، صص ۲۳۳-۲۳۶)، مشاهده می‌کنیم که بهرام با تیراندازی، سوزنهایی را پی در پی به هوا افکنده در هوا به یکدیگر می‌دوزد.

۴- عشق ورزی‌ها - روابط عاشقانه متعدد بهرام در بسیاری از افسانه‌های مربوط به او نقل شده است. در این ماجراها معمولاً زمانی که بهرام به شکار می‌رود با دختر یا دخترانی زیبا رو به رو گردیده دلباخته آنها می‌شود و آنان را به زنی می‌گیرد، چنان که می‌بینیم، به همین صورت دختران دهقان آسیابان(تاج، صص ۲۳۳-۲۳۶)، دختران برزین دهقان(همان جا، صص ۱۸۷۶-۱۸۸۱) و دختر گوهر فروش(همان جا، صص ۱۸۸۲-۱۸۹۲) را به زنی می‌گیرد. اینگونه مباحث، بازتاب تعدد زوجات در میان شاهان و اشراف ساسانی است که در حرمسراهای خود، زنان بسیاری را گرد می‌آوردند.

۵- زیرکی و سیاستگری؛ در برخی از افسانه‌های مربوط به بهرام، نکاتی در این موارد نقل شده، چنان که در حکایت جنگ بهرام با خاقان ترکان(اخبارالطوال، صص ۸۴، ۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۲۱-۶۲۳)، بهرام با اقدام به یک حیلۀ جنگی موفق به پیروزی بر ترکان می‌شود.

۶- عدالت، احسان و گذشت؛ بعضی حکایات مربوط به بهرام، نشان دهنده این خصائل در این شاه است، چنان که در داستان اعمال راست روش و بردار کردن بهرام او را(سیاستنامه، صص ۲۴-۳۳)، بهرام وزیر خود را به سبب خیانت به رعیت، اعدام می‌کند؛ یا در حکایتی دیگر، بهرام با وجود آن که چوپان را در حال دزدیدن لگام

اسب خود می‌بیند، به روی او نمی‌آورد و از او در می‌گذرد (تاج، صص ۱۵۲-۱۵۳)، یا در حکایت لنبک آبکش و براهام (شاهنامه، ج ۴، صص ۱۸۴۵-۱۸۵۱)، بهرام با مشاهده فقر و در عین حال نیکوکاری لنبک و خست و لثامت براهام ثروتمند، ثروت براهام را به لنبک واگذار می‌کند؛ یا در حکایتی دیگر، بهرام هنگامی که گنج جمشید را می‌یابد، به جای آن که آن را برای خود بردارد، آن را به فقیران می‌بخشد (همان‌جا، صص ۱۸۶۴-۱۸۶۸).

۷- پشیمانی از کار بد و بازگشت به کار خوب، این خصلت را در بهرام در بعضی افسانه‌های مربوط به وی می‌توان دید، چنان‌که در یک حکایت، بهرام با مشاهده احترام نگذاشتن مردم یک ده به او، فرمان به ویران کردن آن ده می‌دهد. ولی سال بعد با دیدن ویرانی آنجا غمگین شده، دستور به آباد کردن دوباره آنجا می‌دهد (همان‌جا، صص ۱۸۵۶-۱۸۶۰).

۸- میل به خوشگذرانی - بهرام از شاهان کامران و خوشگذران ساسانی است و در افسانه‌ها به علاوه خواستار خوشگذرانی مردم نیز هست و انعکاس این ویژگی او در برخی افسانه‌های مربوط به او مشاهده می‌شود، چنان‌که در یک حکایت، بهرام فرمان می‌دهد که مردم نیمی از روز به آسایش و خوردن و آشامیدن و خوشگذرانی بپردازند و به خواست او شاه هند دوازده هزار مطرب برای شاد کردن مردم به ایران می‌فرستد (تاریخ پیامبران و شاهان، صص ۵۲-۵۳؛ شاهنامه، ج ۴، صص ۱۹۶۱-۱۹۶۲).

آنچه که به عنوان افسانه تاریخی از دوران سلطنت پیروز در دست است، عبارت است از روایاتی در شرح دو جنگ پیروز با هفتالیان و روایتی ساختگی مبنی بر پیروزی سوخرا نجیب‌زاده ایرانی بر هفتالیان.

لشکرکشی‌های پیروز بر ضد هفتالیان در اساس رخدادهایی تاریخی و واقعی می‌باشند، اما مشخص است که جزئیاتی که در خلال این وقایع ذکر شده، جنبه افسانه‌ای دارند. در حکایت جنگ نخست پیروز با اخشنوار شاه هفتالیان (تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۳۰-۶۳۱)، اشاره شده است که اخشنوار دودست و دو پای یکی از یاران

خویش را بنا به درخواست خود او قطع می‌کند و او را به راه پیروز می‌افکند و او طبق نقشه، خود را دشمن اخشنوار نشان می‌دهد و پیروز و سپاه او را به بیراهه می‌برد و باعث می‌گردد که پیروز ناچار به تسلیم شود. این حکایت با داستان زوپیر سردار عهد هخامنشی مشابهت دارد، و آن داستان چنین است که در زمان محاصره بابل توسط داریوش اول هخامنشی، زوپیر سردار ایرانی، طبق نقشه، بینی و گوشهای خود را می‌برد و گرداگرد سر خود را می‌تراشد و بدن خود را به ضرب شلاق خون آلود می‌کند و سپس نزد بابلی‌ها رفته و انمود می‌کند که داریوش با او چنین کرده است و اطمینان بابلی‌ها را جلب می‌کند و آنان او را به سمت فرماندهی سپاه و نگهداری حصار شهر خود بر می‌گزینند و زوپیر سپاهیان داریوش را به بابل داخل می‌کند و شهر توسط داریوش تصرف می‌شود (تاریخ هرودوت، ج ۳، صص ۲۳۷-۲۴۲).

در حکایت جنگ دوم پیروز با اخشنوار (اخبار الطوال، ص ۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۳۳-۶۳۴؛ شاهنامه، ج ۴، صص ۱۹۷۲-۱۹۷۳)، به مسئله فرو رفتن یکباره پیروز و همه سپاهیان ایران در خندقی که اخشنوار حفر کرده بود، اشاره شده است، که از لحاظ واقعیت تاریخی جای حرف بسیار دارد و اغراق آمیز و داستان وار به نظر می‌رسد. حکایت پیروزی سوخرا از بزرگان ایران بر اخشنوار (اخبار الطوال، ص ۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۳۴-۶۳۵؛ شاهنامه، ج ۴، صص ۱۹۷۵-۱۹۸۱) که پس از قتل پیروز صورت می‌گیرد نیز به گونه‌ای است که واقعیت آن از سوی پژوهشگران جدید مورد تشکیک قرار گرفته است. زیرا در تاریخ می‌بینیم که با شکست و قتل پیروز، هفتالیان تا دهها سال بعد ایران را خراجگزار خود ساختند.

در افسانه‌ای که در باره بلاش و دختر شاه هند (المحاسن والاضداد، صص ۲۴۲-۲۴۴) نقل شده، نکته‌ای به چشم می‌خورد، مبنی بر حالت پهلوانی توصیف شده در باره بلاش در جنگ او با شاه هند، که در نتیجه او را می‌کشد و دختر او را به اسارت در می‌آورد و با او ازدواج می‌کند. قطع نظر از این نکته که جنگ بلاش با شاه هند در هر شکلی فاقد واقعیت تاریخی است، در این داستان بنا به سنت رایج داستان نویسی عهد

ساسانی کوشش شده است این شاه را نیز همانند بعضی شاهان دیگر ساسانی دارای خصائل پهلوانی جلوه دهند. البته شاید بتوان فرض کرد که منظور از شاه هند، حاکمی محلی در شرق ایران بوده باشد.

برخی از حکایاتی که مربوط به زمان سلطنت قباد است، از تأثیر مسائل مربوط به آیین مزدکی و فعالیت‌های مزدکیان برکنار نیست، چنان که حکایت فرار قباد از زندان (تاریخ یعقوبی، ج ۱، صص ۲۰۱-۲۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۴۰-۶۴۱)، در واقع بر می‌گردد به ماجرای زندانی شدن قباد در اثر شورش نجبا علیه او که در واقع به خاطر حمایت‌های او از مزدک و مزدکیان بوده است. همچنین حکایت ظهور مزدک و سرکوب او به دست نوشیروان (سیاستنامه، صص ۲۱۲-۲۲۹؛ فارسنامه، صص ۸۶-۹۱)، نشانگر نقش قاطعی است که فرقه مزدکی در عصر قباد داشته است و اگر چه کارگردان این سرکوب، انوشیروان بوده ولی رخداد، مربوط به زمان سلطنت قباد است. دو روایت فوق در اساس ماجراهایی واقعی بوده است، اما جزئیات موجود در آنها صورت افسانه‌ای دارد.

یک افسانه شاخص در میان حکایات مربوط به قباد، افسانه تولد خسرو انوشیروان است، به این ترتیب که قباد در حین فرار به سمت دیار هفتالیان، در میان راه با دختر یک مالک ازدواج می‌کند و به زودی دختر را به جای گذاشته به سرزمین هفتالیان می‌رود و پس از مدتی که با سپاهی از هفتالیان به ایران باز می‌گردد و به محل اقامت همسر خود می‌رسد، درمی‌یابد که او پسری به دنیا آورده که همان خسرو انوشیروان است (اخبار الطوال، صص ۹۴-۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۳۷-۶۳۸؛ شاهنامه، ج ۴، صص ۱۹۹۰-۱۹۹۲).

خصلت اصلی منسوب به انوشیروان، دادگری و عدالت است و بازتاب این صفت را در برخی از افسانه‌های نقل شده درباره او می‌توان مشاهده کرد، چنان که در حکایتی، انوشیروان برای دفاع از پیرزنی ستم‌دیده، اقدام به اعدام والی آذربایجان می‌کند و داد پیرزن را می‌ستاند. سپس دستور می‌دهد زنگهایی بیاویزند

تا هر کس مورد ظلم واقع می‌شود، زنگها را به صدا درآورد تا وی به دادخواهی او رسیدگی کرده داد او بدهد (سیاستنامه، صص ۳۷-۴۴). و در حکایتی دیگر، چنین نشان داده می‌شود که کشور آنقدر در عدل و داد غوطه‌ور است که حتی یک ستم‌دیده وجود ندارد که زنگهای عدل را به صدا درآورد، فقط یک خر که مورد ظلم صاحبش واقع شده، برای دادخواهی، خود را به زنجیر عدل انوشیروان می‌مالد و به دستور انوشیروان، صاحب خر مجبور می‌شود خر را پذیرفته، از او نگهداری کند (همان جا، صص ۴۴-۴۶).

نکته دیگر در داستانهای مربوط به انوشیروان، اشاره به پیدایش پدیده‌هایی تازه در دوران سلطنت اوست، مانند افسانه فرستادن انوشیروان برزوی را به هند و آوردن او کتاب کلیده را (شاهنامه، ج ۵، صص ۲۱۶۳-۲۱۶۸). اینگونه داستانها، انعکاس این واقعیت است که دوران سلطنت انوشیروان، دورانی بود که علوم و اندیشه‌های فلسفی در ایران ساسانی رواج یافت و فرهنگ رشدی وسیع پیدا کرد.

حکایات معدودی که درباره هر مزد چهارم نقل شده، در اساس در توصیف عدالت او و سختگیری او نسبت به بزرگان می‌باشد. در یکی از حکایات مربوط به هر مزد مشاهده می‌کنیم که هر مزد حتی از خطای پسرش خسرو پرویز نیز نمی‌گذرد و به اصرار او خسرو پرویز را به دلیل خلافتی که از اسب او سرزده جریمه می‌کنند (اخبار الطوال، ص ۱۰۷). این حکایت می‌تواند بازتاب اختلاف خسرو پرویز با هر مزد و نارضایتی خسرو پرویز از پدرش باشد، چنان که سرانجام با بروز شورش اشراف بر ضد هر مزد، خسرو پرویز نیز ضد پدرش به پا خاست و موجب قتل او شد.

برخی از افسانه‌های نقل شده درباره خسرو پرویز در زمان سلطنت او، در حقیقت افسانه‌هایی می‌باشد که در چارچوب وقایع حقیقی و تاریخی عصر خسرو پرویز گنجانده شده‌اند. به عنوان مثال در تواریخ از بازگشت خسرو پرویز با سپاهیان و جنگ او با قوای بهرام چوبین و پیروزی خسرو پرویز یاد شده، اما

افسانه‌ای در خلال جنگ دوم بین آنها نقل شده که در آن، فرشته سروش ظاهر شده به کمک خسرو پرویز می‌آید و او را از مرگ به دست بهرام چوبین نجات می‌دهد (شاهنامه، ج ۵، صص ۲۴۰۳-۲۴۰۵).

نقل چنین افسانه‌هایی برای نشان دادن این نکته بوده که موجودات آسمانی نیز یاریگر خسرو و پشتیبان او بوده‌اند که منظور حقیقی در اصل باید پشتیبانی نیروهای آسمانی از همه شاهان ساسانی باشد؛ و شاید این نکته را بتوان به فرّه ایزدی تعبیر کرد.

بعضی از افسانه‌های مربوط به خسرو پرویز بیانگر کوشش او در نظارت بر افراد و تجسس در امور آنها به منظور امنیت امور حکومتی خود بوده است، چنان که در حکایتی او با گماردن فردی جاسوس در میان مردم و جلب اعتماد آنها، افراد مخالف را شناسایی می‌کند و ترتیب کشتن آنها را می‌دهد (تاج، صص ۱۴۹-۱۵۱).

شماری از افسانه‌های مربوط به دوران سلطنت خسرو پرویز در واقع مربوط به ماجراهای بهرام چوبین است. وی با قیام در برابر خسرو پرویز، او را به بیزاسی فراری داد و مدت یک سال به سلطنت در ایران پرداخت و سپس از قوای خسرو پرویز شکست خورده به دیار ترکان گریخت. از جمله این حکایات، حکایتی است که در آن، بهرام چوبین شیرکپی را که در ترکستان ایجاد وحشت کرده و هیچ کس حریف او نیست، می‌کشد (شاهنامه، ج ۵، صص ۲۴۲۴-۲۴۲۸).

تعدادی از افسانه‌های دوران خسرو پرویز مربوط به باربد، موسیقی دان برجسته آن عصر است، مانند حکایتی که در آن، خسرو پرویز مجرمی را به سبب سخن باربد می‌بخشد (سیاستنامه، ص ۱۵۳).

افسانه‌های نسبت داده شده به شیرویه بسیار اندک است. شخصیتی که از شیرویه در تواریخ توصیف شده، حاکی از روحیه خشن و بی رحم اوست، چنان که وی پس از کشتن پدر، برادران خود را که هفده تن بودند به قتل رساند. اما مورخان در این خصوص موافقت دارند که شیرویه از کشتن پدر پشیمان شد و اظهار ندامت

کرد. بازتاب این پشیمانی او را می‌توان در یک حکایت مشاهده کرد که در آن، شیرویه شخصی را که پس از کشته شدن خسرو پرویز به بدگویی از او می‌پردازد، کیفر می‌دهد (تاج، صص ۱۶۵-۱۶۶).

یک افسانه از آرمیدخت نقل گردیده است که در آن، فرخ هرمزد اسپهبد خراسان از آرمیدخت خواستگاری می‌کند. آرمیدخت در پاسخ او به وی پیغام می‌دهد که روانیست ملکه همسر کسی شود و از او می‌خواهد که برای برآوردن رغبت خود شبی به نزد وی آید. بعد هنگام آمدن فرخ هرمزد، او را به فرمان آرمیدخت می‌کشند. پس از آن رستم پسر فرخ هرمزد به خونخواهی پدر رویاروی آرمیدخت لشکرکشی می‌کند و آرمیدخت را می‌کشد (تاریخ طبری، ج ۲، صص ۷۸۳-۷۸۴). در این روایت، قتل فرخ هرمزد به فرمان آرمیدخت و لشکرکشی رستم و کشته شدن آرمیدخت به دست او، حقایقی تاریخی است. اما علت قتل فرخ هرمزد در این روایت، افسانه به نظر می‌رسد. می‌توان احتمال داد که آرمیدخت فرخ هرمزد را به سبب قدرت طلبی او به قتل رسانده باشد و بعد برای آنکه قتل او را موجه جلوه دهند، حکایت خواستگاری کردن او را ساخته باشند. زیرا به این ترتیب او را به سبب جسارت در خواستگاری از فردی از خاندان ساسانی، بدنام و گستاخ جلوه می‌دادند.

دو افسانهٔ مربوط به عصر یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی در دست است که تنها یکی از آنها به خود او مربوط می‌گردد. فرار یزدگرد و کشته شدن او در نزدیکی مرو واقعیتی تاریخی است، اما جزئیاتی که در افسانه‌ای مربوط به این فرار ذکر شده صورت داستانی و غیر تاریخی دارد. در این حکایت، یزدگرد پس از فرار از مقابل سربازان ماهوی سوری مرزبان مرو و نیزک طرخان حاکم با دغیس، به آسیابانی پناه می‌برد و از آسیابان می‌خواهد که به جهت انجام مراسم مذهبی او برای او برسیم بیاورد. هنگامی که آسیابان برای آوردن برسیم به ده می‌رود، مهترده و سپس مرزبان مرو از طریق آسیابان به حضور یزدگرد در آسیاب پی می‌برند و مرزبان با تهدید

آسیابان به قتل و او خانواده‌اش، او را وادار به کشتن یزدگرد می‌کند و پس از کشته شدن یزدگرد، به فرمان مرزبان جسد یزدگرد را به رود می‌اندازند. یک روحانی مسیحی جسد را از آب می‌گیرد و در دخمه‌ای دفن می‌کند. پس از آن به فرمان مرزبان مرو، کسانی که آن دخمه را ساخته و برای یزدگرد سوگواری کرده بودند، می‌کشند (تاریخ طبری، ج ۲، صص ۷۸۳-۷۸۴).

حکایت دیگر عصر یزدگرد سوم، ماجرای جنگ تن به تن رستم فرخزاد سپهسالار ایران با سعد و قاص سردار عرب در ضمن جنگ قادسیه و کشته شدن رستم به دست سعد (همان جا، ص ۲۵۶۸) است. رخداد جنگ قادسیه میان ایران و اعراب و کشته شدن رستم فرخزاد در این جنگ، واقعیاتی تاریخی است. اما قتل رستم به دست یک سپاهی عادی عرب صورت پذیرفت و شرح جنگ تن به تن او با سعد و قاص و قتل او به دست سعد، افسانه است.

نتیجه:

بررسی تاریخهای ایرانی نشان دهنده آن است که مندرجات آنها در زمینه تاریخ عصر ساسانی، عمدتاً شامل مطالب افسانه‌ای و غیر واقعی است و مطالب واقعی تاریخی در این تاریخها ناچیز است.

در حقیقت این تاریخها را قطع نظر از مطالب آنها در زمینه تاریخ ایران بعد از اسلام، در زمینه عصر ساسانی بیشتر باید کتابهای ادب دانست تا کتابهای تاریخ، از این از این رو برای نگارش تاریخ سیاسی دوران ساسانی نمی‌توان به تاریخهای ایرانی چندان اتکا نمود و برای این کار باید عمدتاً از کتب تاریخ رومی و بیزانسی استفاده کرد. اما باید در نظر داشت که مطالب افسانه‌ای تاریخهای ایرانی در زمینه تاریخ ساسانیان، در مواردی تبلور شرایط اجتماعی و فرهنگی آن دوران است. به این سبب از این مطلب، در زمینه شناخت مناسبات اجتماعی و وضعیت فرهنگی مردم ایران در عصر ساسانی می‌توان تا حدی سود برد.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن البلخی - فارسنامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آکن نیکلسون، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲- جاحظ، عمر بن بحر - المحاسن والاضداد، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۸.
- ۳- جاحظ، عمر بن بحر - تاج، ترجمه محمدعلی خلیلی، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳.
- ۴- حمزه اصفهانی، ابو عبدالله بن حسن - تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۵- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود - اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۶- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم - شاهنامه، ج ۴ و ۵، به کوشش محمد دبیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۱.
- ۸- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۹- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین - مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۰- نظام الملک - سیاستنامه، با تصحیح مجدد و تعلیقات و مقدمه به کوشش مرتضی مدرس، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۱- هرودوت - تاریخ هرودوت، ج ۱ و ۳، ترجمه هادی هدایتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹.
- ۱۲- یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲.